

## تبارشناسی از نیچه تا فوکو

موسی اکرمی\*

زلیخا اژدریان شاد\*\*

### چکیده

فوکو معمولاً در آثار پیش از دهه ۱۹۷۰ از دیرینه‌شناسی و در آثار پس از آن، با تأثیرپذیری از نیچه، از تبارشناسی بهره می‌گیرد به گونه‌ای که، با نقشی اساسی این دو روش در تحلیل‌های فوکو، می‌توان از دو دوره مهم و متمایز دیرینه‌شناختی و تبارشناختی نزد فوکو سخن گفت. نگارندگان، پس از ترسیم خطوط کلی تبارشناسی نیچه و دیرینه‌شناسی فوکو، چگونگی گذر فوکو از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی، و پیامدهای این دگرگونی روش‌شناختی را تبیین و ارزیابی می‌کنند. در این مقاله نشان داده می‌شود که هر چند فوکو روش دیرینه‌شناسی را به طور کلی رها نکرد، اما بدین نتیجه رسید که روش تبارشناسی دگرگونی‌های حادث در نظام‌های گفتمانی را به اعمال غیرگفتمانی پیوند می‌دهد. او در این چارچوب، تحلیلی تأثیرگذار از ساختار اجتماعی قدرت عرضه کرد، و با همه برتری ویژه‌ای که برای تبارشناسی قائل بود دیرینه‌شناسی را نیز چونان مکمل آن در کل برنامه پژوهشی خویش پذیرفت، به گونه‌ای که، با توجه با ناروشنی خاصی که در تعریف این دو روش و ساختار و عناصر و حدود هر یک وجود دارد، تأکید بر ناگسستگی این دو روش در آثار فوکو چندان بی‌پایه نخواهد بود.

**کلید واژگان:** تبارشناسی، دیرینه‌شناسی، تاریخ‌مندی اخلاق، گفتمان، مناسبات معرفت و قدرت

\* دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی، گروه فلسفه علم، واحد علوم و تحقیقات تهران (نویسنده مسئول مکاتبات)  
E-mail: musa.akrami@srbiau.ac.ir

\*\* دکتری فلسفه غرب، گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران  
E-mail: atria55@yahoo.com

## مقدمه

فضای اندیشه در فرانسه روزگار میشل فوکو تحت تأثیر پدیدارشناسی مرلوپونتی و هوسرل و اگزیستانسیالیسم سارتر از یک سو و اندیشه‌های مارکس و فروید از سوی دیگر بود. فوکو در عین تأثیر پذیری کوتاه مدت از همه این جریان‌های فکری تحت تأثیر ماندگار و ژرف هیچ یک آنها قرار نگرفت. اما او در شکل‌گیری نوع نگرش به شدت از اندیشه و نگرش نیچه تأثیر پذیرفت چنان که در مصاحبه‌ای اعلام کرد «من یک نیچه‌ای هستم.» (فاکس، ۲۰۰۳، ص ۱۶۹) قرار گرفت. وی در سال ۱۹۵۱ برای نخستین بار با آثار هایدگر آشنا شد و از رهگذر آثار هایدگر مجذوب آثار نیچه گردید. او در بحث از گفتمان<sup>۱</sup> و تحلیل گفتمان<sup>۲</sup> از روش ویژه خویش با عنوان دیرینه‌شناسی<sup>۳</sup> بهره می‌گرفت. اما پس از آشنایی با آثار نیچه، بویژه کتاب *در باره تبارشناسی اخلاق*<sup>۴</sup>، روش‌شناسی ویژه نیچه، یعنی تبارشناسی را از او وام گرفت و آن را در جهت مقاصد خود، بویژه در تحلیل گفتمان و مناسبات معرفت<sup>۵</sup> و قدرت بسط داد و به کار برد، چنان که این اصطلاح، با اشاره‌ای مستقیم به کتاب نیچه، در عنوان کتاب مهم او، یعنی *تبارشناسی معرفت*<sup>۶</sup>، برجستگی خاصی یافته است. البته در کاربست روش تبارشناسی از سوی نیچه و فوکو باید به ناهمسانی‌های سبک آنان توجه کرد: نیچه در آثارش به گزیده‌گویی، قطعه‌نویسی و مجمل‌نگاری، بی‌بهره‌گیری از استشهاد و استناد آکادمیایی می‌پردازد در صورتی که آثار فوکو تفصیل‌پرداز، مشروح و مستندند و نگرش نیچه‌ای با سبکی غیرنیچه‌ای پیوند یافته و نبوغ فوکو در نویسندگی به نمایش گذاشته شده است، نبوغی که روح نیچه‌ای را در کالبد نوشته‌ها حفظ کرده است.

دیرینه‌شناسی (یا، بنا بر معادل پارسی (نه چندان درست) دیگر، باستان‌شناسی)، در مقام یک علم بهره‌گیر از روش‌های علوم طبیعی و انسانی، به معنای بررسی گذشته جوامع انسانی (بیشتر جوامع پیشاتاریخی)، عمدتاً از طریق بازیابی و واکاوی فرهنگ مادی و داده‌های زیست-محیطی برجای مانده از جوامع (از معماری و صنایع دستی تا

1. discourse

2. discourse analysis

3. archeology

4. *On the Genealogy of Morals* [or *Morality*]

5. knowledge

6. *Archaeology of Knowledge* (French: *L'Archéologie du Savoir*)

آثار زیستی و بومشناختی) است. دیرینه‌شناسی در موضوع و روش و هدف خویش، که به چگونگی سیر و تکامل فرهنگی در کنار تکامل زیستی در گذشته‌های نسبتاً دور می‌پردازد، پژوهشی میان‌رشته‌ای است که از انسان‌شناسی، زمین‌شناسی، تاریخ، جغرافیا، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی، دیرین-بوم‌شناسی، و ... (هر یک با زیررشته‌ها و ابزارها و فنون پژوهشی گوناگون) بهره می‌گیرد.

فوکو در کارنامه اولیه‌اش تلاشی را برای یافتن روش‌شناسی ویژه به نمایش می‌گذارد و بدین منظور می‌کوشد یک نوع دیرینه‌شناسی معرفت را به کار بندد. او در صدد مطالعه ساخت گفتمان در معرفت‌های گوناگون بود تا صورت‌بندی معرفت‌شناسی هر دوره را بر اساس داده‌های علمی و فرهنگی و اجتماعی همان دوره مورد بررسی قرار دهد. گفتمان در معنای اصلی خود به هرگونه ارتباط نوشتاری یا گفتاری اشاره دارد. گفتمان در معناشناسی و تحلیل گفتمان عبارت است از تعمیم مفهوم گفت و گو به همه گونه‌های گفت و گو در همه متون. در نگرش فوکو گفتمان هر چیزی چونان مجموعه بهم پیوسته‌ای از نشانه‌ها است که اظهاری<sup>۱</sup> (یا گزاره<sup>۲</sup> ای) را تشکیل دهد. این اظهار وحدتی از نشانه‌ها نیست بلکه امر مجردی است که نشانه‌ها را قادر می‌سازد مناسبات تکرارپذیر ویژه‌ای را به اعیان، سوژه‌ها و دیگر اظهارها نسبت دهند (رک: فوکو، ۱۹۷۲). پس یک گفتمان، مجموعه بهم پیوسته‌ای از این گونه نسبت‌ها با اعیان، سوژه‌ها و دیگر اظهارها است. فوکو از صورت‌بندی گفتمانی<sup>۳</sup> سخن می‌گوید که عبارت است از قواعدی که چنین گفتمان‌هایی را پدید می‌آورند. او از این اصطلاح در ارتباط با تحلیل مجموعه‌های بزرگ معرفتی، مانند اقتصاد سیاسی و تاریخ طبیعی، بهره می‌گیرد (رک: فوکو، ۱۹۷۰). گفتمان چونان شیوه‌ای صوری شده از تفکر که از طریق زبان تجلی می‌یابد در علوم انسانی و همچنین در جریان‌های فلسفی و سیاسی و فرهنگی‌ای چون مدرنیسم و پسامدرنیسم نقشی مهم پیدا کرد. آنان که به نقش گفتمان در فرد و جامعه توجه دارند تأثیر آن بر نگرش‌های ما را مهم می‌شمرند و برگزیدن واژگان و جمله‌ها و حتی سبک ارتباط را بس مهم می‌شمرند.

---

1. enunciation

2. statement

3. discursive formation

فوکو، بویژه در دیرینه‌شناسی معرفت، مفهومی از گفتمان را تدوین کرد که در آن گفتمان‌ها چونان دستگاه‌هایی متشکل از انگاره‌ها، ایستارها، کنش‌ها، و باورهایند که سوژه‌ها و جهان‌هایی را که از آنها سخن می‌گویند به گونه‌ای سامانمند می‌سازند. فوکو نقش گفتمان‌ها را در فرایندهای اجتماعی گسترده‌تری چون قدرت پیگیری کرد و مناسبات قدرت و چگونگی پدیدآیی حقایق رایج و حفظ آنها را مورد توجه قرار داد. او بعداً گفتمان را واسطه‌ای دانست که مناسبات قدرت از طریق آن سوژه‌ها را پدید می‌آورند. او بدین نتیجه رسید که میان قدرت و معرفت رابطه وجود دارد، به گونه‌ای که هر رابطه انسانی، یک نبرد و مذاکره قدرت است. قدرت همواره حاضر است و می‌تواند حقیقت را هم پدید آورد و هم مقید کند. از نظر او گفتمان با قدرت پیوند دارد. پس گفتمان با هر آنچه بتوان از آن سخن گفت، با چگونگی سخن گفتن کنترل می‌گردد. پس از آن او دریافت که معرفت، هم خالق قدرت است و هم مخلوق آن. در واقع یک شیء همچون گره‌ای در درون یک شبکه است، چنان که مثلاً یک کتاب، نه واژگانی منفرد بر یک صفحه بلکه ملتقای مجموعه‌ای از کتاب‌ها و متون و جملات دیگر است، و معنای آن کتاب با شبکه بزرگتری از معرفت پیوند دارد.

به عقیده فوکو گفتمان هر دوره باعث می‌شود که در آن دوره، علمی خاص غالب باشد و انسان چونان یک ابژه خاص مورد شناسایی قرار گیرد. بنابراین دیرینه‌شناسی پژوهشی است که هدف آن تأسیس معرفت‌ها و یافتن قواعد شکل‌گیری گفتمان‌هاست. اما مسأله مهم چرخش فوکو در آثار خود از تحقیقات دیرینه‌شناختی به سوی پژوهش‌های تبارشناختی است. البته آنچه در این چرخش به چشم می‌خورد، یک گسست روش‌شناختی نیست، بلکه جایگزینی تحلیل تبارشناختی به جای تحلیل دیرینه‌شناختی است. دیرینه‌شناسی هنگام معطوف شدن آثار فوکو به مناسبات قدرت و معرفت رخت بر می‌بندد؛ اما همچنان به عنوان روش‌شناسی مناسبی برای تحلیل و به گونه‌ای مکمل با تبارشناسی عمل می‌کند. پرسشی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که علت گذر فوکو از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی چیست؟ و این روش (یعنی تبارشناسی) تا چه حد و چگونه در آثار فوکو منعکس شده و چه پیامدهایی داشته است؟ در این مقاله کوشش شده است تبارشناسی نیچه، دیرینه‌شناسی فوکو و نحوه گذر فوکو از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی و پیامدهای این تغییر و دگرگونی تبیین و ارزیابی شود.

### تبارشناسی نیچه و هدف آن

تبارشناسی، بر پایه میراث نیچه، روشی تحلیلی است که بر گسست، عدم تداوم و فقدان یگانگی تکیه دارد. این روش به هیچ رو در پی یافتن قواعد کلان تکاملی یا معانی ژرفی که باعث فهم و درک تاریخ شود، نیست زیرا اعتقادی به وجود هیچگونه جهت و سیر فراگیر تاریخی ندارد. پیامد روش‌شناختی این نگرش آن است که تبارشناس باید تلاش کند تا روندهای احتمالی فاقد قوانین کلی را که جامعه به لحاظ تاریخی سپری کرده آشکار سازد. نیچه و، به پیروی از او، فوکو با استفاده از روش تبارشناسی دست به تبیین ویژه از نهادهای هنجارین مورد نظر خود زدند.

تبارشناسی عمدتاً به معنای بررسی و شناخت سیر تاریخی یک خانواده از نظر خویشاوندی و نسب است تا جایگاه آن در طرح بزرگ سیر خویشاوندی و نسب خانواده‌ها تعیین گردد. تبارشناسان در پژوهش‌های تبارشناختی خویش از آثار تاریخی، وراثت پژوهی، سنت‌های شفاهی، و دیگر منابع مرتبط با خانواده مورد نظر بهره می‌گیرند. در معنایی گسترده‌تر می‌توان تبارشناسی را در پژوهش پدیدآیی و خاستگاه و تحول تاریخی هر امر تاریخمند، از جمله دین‌ها، فلسفه‌ها، دانش، و... به کار برد. از این رو می‌توان انواع تبارشناسی‌ها، با موضوعات و روش‌ها و اهداف گوناگون داشت. نیچه، ضمن نقادی روش تبارشناسان، خود در سنجش اخلاق مدرن از فلسفه‌ای تاریخی بهره گرفت که به موجب آن اخلاق از طریق مناسبات قدرت تحول یافته به صورتی در آمده است که نیچه خود شاهد آن بود. از این رو نیچه از تبارشناسی در عنوان یکی از مهم‌ترین کتاب‌های خویش بهره گرفت بی آن که البته بتوان فلسفه خود او را تبارشناسی خواند. اما، بویژه با فوکو بود که عناصر گوناگونی از فلسفه نیچه همراه با تبارشناسی در هم تنیده و به نام تبارشناسی شناخته شد، در حالی که در فلسفه تاریخی نیچه تضاد میان تبیین‌های فلسفی و تاریخی همچنان جلوه‌گر است. (رنسام، ۱۹۹۷، ص ۷)

نیچه در تبارشناسی اخلاق<sup>۱</sup> به طور مشخص تحقیقی ریشه‌ای در باب اخلاق را آغاز می‌کند و معتقد است که برای این کار، لازم است به گذشته تاریخ بنگریم و اخلاق

۱. عنوان این کتاب «در باره تبارشناسی اخلاق» است (On the Genealogy of Morality, or On the Genealogy of Morals (German: Zur Genealogie der Moral). نظر به عنوان آن در ترجمه فارسی، ما نیز از عنوان «تبارشناسی اخلاق» بهره می‌گیریم.

پیشاتاریخی را مورد مطالعه قرار دهیم. بنابراین تبارشناسی نیچه مطالعه موارد گوناگون افکار و احساسات متفاوت انسان و ارزش‌های گوناگون او است؛ از این رو تبارشناسی می‌تواند علل یا دلایل غلبه اشکال گوناگون ارزش‌ها را ارائه دهد، امری که نیچه آن را ریخت‌شناسی<sup>۱</sup> اخلاقی می‌نامد.

نیچه به طور قاطع اعلام می‌کند که تبارشناسی، یک علم اخلاق نیست. بعلاوه یک تحقیق تاریخی سنتی نیز نیست. وی در اثر خاص خود، تبارشناسی/اخلاق، نشان می‌دهد که تبارشناسی، توصیفی ریشه‌ای از گذشته تاریخی اخلاق است. او به هیچ رو اعتقادی به ارزش‌های مطلق اخلاق ندارد. آنچه که تحلیل تبارشناختی نیچه، به عنوان یک روش خاص تحقیق تاریخی، به ما نشان می‌دهد این اندیشه است که اخلاق امری تاریخی است و دگرذیسی‌ها و تنوع گونه‌ها در آن اجتناب‌ناپذیر است.

تبارشناسی نیچه صرفاً نقد اخلاق نیست، بلکه نشان دادن آن چیزهایی است که برای پیشرفت نوع انسان ضروری است. به عقیده نیچه این روش قادر است ما را به درک آنچه ما شده‌ایم و جایی که هستیم توانا سازد. پس تبارشناسی به گذشته‌ها باز می‌گردد و مبتنی بر یک سرآغاز برای آینده و غلبه کردن بر افق فکری اخلاق سنتی، و نیز گشایشی برای تمایل خود به خودی برای زندگی است، و بدین سان این روش، چگونگی اراده به قدرت را به عنوان تنها اصل زندگی به انسان می‌آموزد (بیلسکیس، ۲۰۰۸، ص ۷۷). وی در مقاله «نیچه، تبارشناسی، و تاریخ» نشان داد که پیگیری تاریخ اخلاق به صورت تحولات خطی نادرست است و کسانی را که می‌پندارند کلمات همواره معانی خود، و افکار و نظریات، همواره منطقشان را حفظ می‌کنند مورد انتقاد قرار می‌دهد. (رک: فوکو، ۱۹۷۷)

آنچه نیچه از ما می‌خواهد این است که ما چشم اندازه‌ها و پیش‌داوری‌های اخلاقی پیشین خویش را رها سازیم و بار دیگر به اجزاء و بخش‌های تشکیل دهنده اخلاق که ریشه در گذشته دارند، توجه کنیم و با بررسی رخدادهای میان اکنون و گذشته ریشه نابسامانی‌های اخلاقی را بیابیم؛ و دقیقاً به همین علت، خود به خاستگاه اخلاق باز می‌گردد (وایت، ۱۹۸۴، ص ۶۴). در این باب، نیچه از داستان سرور و برده برای اشاره به یک خاستگاه استفاده می‌کند. وی با زبان‌شناسی تاریخی (فیلولوژی) نشان می‌دهد که

1. typology

ارزش، دارای یک نقش اصلی و حقیقی نیست؛ زیرا که سرور و برده جهان را به شیوه‌های متفاوت ارزیابی می‌کنند. وی در تمام تبارشناسی به تفصیل تاریخ غرب چونان تاریخ پیروزی برده می‌پردازد که در آن تمام نیروهای کنشگر زندگی سرکوب شده‌اند. در واقع وی استدلال می‌کند که تنها سرور مغلوب نشده، بلکه اصولاً امکان سروری به فراموشی سپرده شده است. (وایت، ۱۹۸۴، ص ۶۴)

راهبرد نیچه در تبارشناسی برانگیختن ما به یاد آوردن سرور است. نکته قابل توجه این است که تبارشناسی/اخلاق صرفاً یک اثر تحقیقی که باید به گونه‌ای دقیق فهمیده شود و یا این که در پی ارائه یک تاریخچه باشد نیست، بلکه گونه‌ای سنجشگری است که ما را به سمت تصور خاصی از آینده متوجه می‌سازد. نیچه در تبارشناسی/اخلاق به توصیف منطق تاریخ می‌پردازد و خطر پیروزی برده را گوشزد می‌کند و می‌کوشد تا بازگشت سرور را القا کند؛ زیرا فراموش شده است که سرور می‌تواند دیرینه‌ترین معنای ارزش را بیان دارد. (همان، ص ۶۵)

سرور در واقع تجسم کنشگری محض است، در حالی که برده، تجسم رنج بردن و کنش‌پذیری محض می‌باشد (نیچه، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۱۰-۱۱۱). بنابراین، سرور است که به عنوان تجلی یک خود فرمانی<sup>۱</sup> بی واسطه و آرمانی درک می‌شود. سرور، خود را در هر آنچه انجام می‌دهد می‌آفریند و تصدیق می‌کند در حالی که برده فاقد قدرت و تحت فرمان کینه توزی<sup>۲</sup> است. (وایت، ۱۹۸۴، ص ۶۸)

نیچه با روش تبارشناسی در حقیقت ارزش‌های تأسیس شده را ارزیابی دوباره و بازگون می‌کند. تبارشناسی او تلاشی است برای یادآوری هر آنچه در طول تاریخ بی‌معنا بوده و همچنین نشان دادن این که چگونه با بازگشت سرور یا انسان قدرتمند زندگی آدمی نجات خواهد یافت. (همان، ص ۷۴-۷۵)

### دیرینه‌شناسی فوکو

فوکو در حوزه روش‌شناسی به دنبال یک نوع «دیرینه‌شناسی»<sup>۳</sup> بوده است. دیرینه‌شناسی نزد فوکو «تلاش برای تعریف افکار، تصورات، بازنمایی‌ها و درونمایه‌ها

1. Sovereign Individual

2. Ressentiment

3. Archealogy

و اشتغالاتی که در گفتمان، پنهان یا آشکار می‌گردند نیست، بلکه در پی خود آن گفتمان‌ها، چونان اعمالی که از قواعد خاصی پیروی می‌کنند، است.» (فوکو، ۱۹۷۲، ص ۱۳۸) در حوزه دیرینه‌شناسی موضوع‌های مورد بررسی فوکو عبارتند از معرفت، اندیشه‌ها، گونه‌ها و شیوه‌های گفتمان (ریتز، ۱۳۷۴، ص ۵۵۶). از این رو «اولین دستورالعمل یا اصل دیرینه‌شناسی، تبدیل زبان و گفتمان به نقطه آغاز تحلیلی تاریخی یا دیرینه‌شناختی می‌باشد» (کچوئیان، ۱۳۸۲، ص ۴۶). بنا به نظر فوکو، «دیرینه‌شناسی نسبتی با تاریخ اندیشه‌ها یا تاریخ علم ندارد، بلکه پژوهشی است که هدف آن کشف این مطالب است که بر چه اساسی شناخت و نظریه ممکن شده، در درون چه فضایی از نظم معرفت بنیاد یافته، بر اساس چه مقولات پیشین تاریخی [...] اندیشه‌ها پدید آمده‌اند، علوم تأسیس شده‌اند، تجربه در فلسفه‌ها بازتاب یافته و عقلانیت‌ها شکل گرفته‌اند.» (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۴، ص ۸۳). بر این اساس، دیرینه‌شناسی در پی تأسیس دانش‌هاست و یا درست‌تر آنکه، دیرینه‌شناسی را باید کوششی بدانیم که در جستجوی «قواعد شکل‌گیری» گفتمان‌هاست (خالقی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۴). این به معنای نوشتن تاریخی ویژه است که در آن انواع خاصی از کنش‌های گفتمانی متمایز می‌شوند، و عناصر یک مجموعه معرفتی، حدود و آغاز و پایان آن، قوانین آن و سپس روابط میان مجموعه‌ها تعیین می‌شوند.

مطالعات فوکو بیانگر آن است که دانش‌ها از نظر مفاهیم و مضامین خود توسط قواعد معینی شکل می‌گیرند و نوعی قاعده‌مندی و انتظام در روند توسعه و تعامل آنها دیده می‌شود، هر چند «قواعد مزبور در هر دوره در دسترس آگاهی دانشمندان آن دوره قرار ندارند و هیچگاه توسط عاملان گفتمانی ضابطه‌مند نشده‌اند.» (مکدانل، ۱۳۸۰، ص ۱۶۸). به عقیده فوکو، دیرینه‌شناس کسی است که خارج از حلقه‌های حقیقت آرمانی، با تمایل اندک به نگارش یا عدم نگارش تضمین‌هایی درباره حقیقت، به پرسشی در این باره می‌پردازد که چه چیزی سبب ظهور معارف مختلف شده است. در توصیف دیرینه‌شناسی باید گفت که این روش دقیقاً عبارت است از کنار گذاشتن تاریخ عقاید، نفی نظام‌مند اصول موضوعه و رویه‌های آن، و تلاش برای به کار بستن یا ایجاد تاریخی کاملاً متفاوت درباره آنچه که انسان‌ها گفته‌اند. (همان، ص ۱۶۲-۱۶۱)



### هدف دیرینه شناسی

هدف دیرینه شناسی معرفت کشف اصول آن تحول درونی‌ای است که در حوزه معرفت تاریخی روی می‌دهد. در این امر باید مجموعه‌ای از قواعد گفتمانی حاکم بر هر نظام معرفتی کشف و بررسی گردند و روابط میان گزاره‌ها توصیف شوند، روابطی که بر چهار پایه استوارند و وحدتی را تشکیل می‌دهند: ۱- وحدت موضوع؛ ۲- وحدت شیوه بیان موضوع؛ ۳- وحدت نظام مفاهیم آنها؛ و ۴- وحدت بنیادین نظری آنها، به گونه‌ای که هرگاه میان موضوعات، شیوه بیان و گزاره‌ها و مفاهیم و مبانی نظری آنها همبستگی و نظم ویژه‌ای پدید آمده باشد. آنگاه یک صورتبندی گفتمانی پدید می‌آید و بدین سان دیرینه‌شناسی به صورت شیوه تحلیل قواعد نهفته شکل‌گیری گفتمان‌ها در علوم انسانی است.

اگرچه دیرینه‌شناسی برای فوکو شیوه‌ای بدیع در پژوهش‌های تاریخی و اجتماعی است، لکن هدف آن کشف حقیقت نیست؛ زیرا فوکو تحت تأثیر نیچه به حقیقت بیرونی و مستقل از شرایط تفسیری و هرمنوتیک گفتمانی اعتقادی ندارد. اساساً مفهوم دیرینه شناسی در برابر تاریخی‌گرایی<sup>۱</sup> قرار می‌گیرد. این روش در پی آن است که انسان را نه تنها از هر گونه خودشیفتگی ترافرازین [استعلایی] برهاند. بلکه می‌خواهد او را به جای غور و تأمل در خودِ والا و ترافرازین [استعلایی]، به علت تاریخی، و علت پیشرفت و همگونی، آن هم از طریق گفتمان متقابل، متوجه سازد. (کاپلستون، ۱۳۸۴، ص ۲۰)

دیرینه‌شناسی در پی شرح شرایط وجود گفتمان و حوزه عملی کاربرد و انتشار آن است. دیرینه شناسی با تکوین، تداوم و تکامل نظام احکام سر و کاری ندارد، و نمی‌خواهد به اجزاء پراکنده گفتمان وحدت بخشد، بلکه هدف آن صرفاً توصیف قلمرو وجود و عملکرد کردارهای گفتمانی و نهادهایی است که صورتبندی گفتمان بر روی آنها تشخص و قطعیت می‌یابد. دیرینه شناسی سخن از گسست‌ها<sup>۲</sup>، شکاف‌ها، خلأها و تفاوت‌هاست نه از تکامل و ترقی و توالی اجتناب ناپذیر (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۴، ص ۲۱). بدین معنا دیرینه شناسی فوکو بر آن است تا در برابر استمرار یا تداوم، لحظات تاریخی متفاوتی را در کنار هم بنشانند و از این طریق گسست‌های موجود در معرفت را

1. Historicism

2. Dissociations

آشکار سازد. از این رو و به طور کلی دیرینه‌شناسی روشی است که کل طرح تحقیق فوکو را در باره‌ها و واژه‌ها و چیزها را در بر می‌گیرد.

این روش نیز چون باستان‌شناسی از لایه‌های بالایی حوزه‌ مورد پژوهش آغاز می‌کند و به قشرهای زیرین حوزه می‌رسد (فوکو، ۱۳۷۸، ص ۹۱). بنابراین دیرینه‌شناسی در پی کشف منشأ گفتمان و تفحص در ذهنیت بنیانگذار مفاهیم و مقولات به جهت فردی نیست، بلکه بدنبال کشف شرایط پدیداری و وجودی گفتمان و انتشار آن در سطح جامعه است. در واقع هدف دیرینه‌شناسی «تحقیق در شرایطی است که در آن سوژه‌ای به عنوان موضوع ممکن شناخت ایجاد و ظاهر می‌گردد. به سخن دیگر، دیرینه‌شناسی تحلیل شرایط امکان تشکیل علوم اجتماعی است» (همان، ص ۱۶). و در نهایت، هدف آن «توصیف خالص حوادث می‌باشد» (کچوئیان، ۱۳۸۲، ص ۶۲). در واقع دیرینه‌شناسی به دنبال علل بروز و ظهور قواعد گفتمانی نیست، و صرفاً چگونگی ظهور و حضور و محو شدن تاریخی این گفتمان‌ها را در سطح توصیف دنبال می‌کند. اما این توصیف در عمق است و نه در سطح (همان، ص ۸۲). هدف فوکو در دیرینه‌شناسی «تعیین جایگاه تاریخی روش دیرینه‌شناختی در حوزه‌های علوم رسمی، و همزمان جداکردن آن از دیدگاه ساخت‌گرایی<sup>۱</sup> می‌باشد.» (همان، ص ۵۴). در این رویکرد، در درون اشیاء و امور معنایی وجود ندارد؛ آنچه هست تعبیری‌اند که در گذر زمان روی هم قرار گرفته و آنگاه شکل ضرورت و بداهت به خود گرفته‌اند.

### گذر فوکو از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی

دیرینه‌شناسی توانست در سطحی متفاوت با روش‌های پژوهشی مرسوم به دستاوردهای برجسته‌ای برسد. در روش دیرینه‌شناسی، قواعد حاکم بر گفتمان باید عناصر درونی خود آن باشند، و گفتمان‌ها خود مختار و مستقل‌اند. از این رو، کردارهای غیر گفتمانی (مانند کردارهای اجتماعی، سیاسی، و نهادی) در تشکیل آنها نقشی ندارند و یا نادیده گرفته می‌شوند. از این نظر فوکو در آغاز دهه هفتاد سده بیستم، به پیروی از نیچه، از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی گذر می‌کند و بدین سان نقطه عطفی در تفکر خویش پدید می‌آورد. فوکو همواره بر رابطه میان معرفت و قدرت در سراسر تاریخ

1. Structurism

تأکید داشت. در این نگرش تأثیرپذیری فوکو از نیچه کاملاً مشهود است. فوکو در مقاله معروف «نیچه، تبارشناسی و تاریخ» ضمن تحلیل تبارشناسی اخلاق نیچه، از بکارگیری اصطلاح دیرینه‌شناسی خودداری کرده و به جای آن از تبارشناسی استفاده کرد. چنان که گفتیم، اصطلاح تبارشناسی برگرفته از عنوان کتاب نیچه: *در باره تبارشناسی اخلاق* بود که در آن نیچه، ایده‌های «نیک و بد» را برحسب سودمندی آنها برای گروه‌های مختلف اجتماعی که مدافع این ایده‌ها بودند توضیح می‌دهد. نیچه واژه تبارشناسی را از حوزه علوم زیستی گرفته بود که هدفش آن بود که نشان دهد اخلاقیات، برخلاف ادعای علمای اخلاق دارای صور لایتغیر و ثابت و مطلق که جنبه متافیزیکی داشته باشد، نیست بلکه همچون گونه‌های زیستی دچار تحول و فراز و فرود شده است. فوکو در آغاز دهه هفتاد، اصطلاح تبارشناسی را وارد فلسفه خود کرد و ورود اصطلاح تبارشناسی در زبان فوکو به یک معنا نشانه زبان نیچه است. او در مقاله «نیچه، تبارشناسی، تاریخ» اذعان می‌کند که اندیشه‌های تبارشناسی تا حد زیادی متأثر از کار نیچه بر روی پدیدایی اخلاق از رهگذر قدرت است. او با پیروی از نیچه تبارشناسی را به عنوان نگرش روش‌شناختی و تحلیلی خویش در پژوهش بر روی نهادهای اجتماعی برگزید و در آن مقاله به نقش قدرت و تبار آن در گذرگاه تاریخ پرداخت، و بدینسان فوکو پس از جدایی آغازین از مارکسیسم از فضای روشنفکری متداول روزگار خود، یعنی پدیدارشناسی و هرمنوتیک هایدگری نیز جدا شد و بر رابطه معرفت و قدرت تمرکز جست.

فوکو در مقاله پیش‌گفته ضمن تبیین روش تبارشناسی، چارچوب آن را مشخص کرد و یادآور شد که تبارشناسی در تقابل با روش تاریخ سنتی به کار می‌رود و هدف آن ثبت و ضبط ویژگی‌های یگانه و بی‌همتای رویدادهاست. تبارشناسی در پی نفی ژرفاهاست و در مقابل با سطوحی از رویدادها و جزئیات که از آنها غفلت شده است سر و کار دارد. تبارشناس به ما می‌آموزد که ژرفنگری، جستجوی مبادی و غایات و ماهیات پایدار را به کناری نهیم و در عوض ناندیشیده‌ها و ناگفته‌ها را مورد بحث و شناسایی قرار دهیم.

تأکید بر روابط معرفت و پیدایش گفتمان در تلاقی قدرت و معرفت و تأثیر کردارهای غیر گفتمانی بر کردارهای گفتمانی از مسائلی است که در تبارشناسی بیشتر به

چشم می‌آید. البته در هر دو روش، از گسست و تفاوت و پراکندگی سخن به میان می‌آید؛ ولی در تبارشناسی تا حدودی از تأکید بر خارجیت و برون بودگی حوادث دور شده و بر پیوند درونی حوادث با فناوری‌های نهفته در قدرت و معرفت بحث می‌شود، و «بدین سان تبارشناسی تاریخت پدیده‌ها و اموری را که فاقد تاریخ تلقی شده‌اند، باز می‌نماید و نشان می‌دهد که دانش وابسته به زمان و مکان است.» (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۴، ص ۲۳)

فوکو در بررسی خود جایگاه ویژه‌ای برای تبارشناسی قائل است، اما در عین حال برای تبارشناسی مقام علم قائل نیست بلکه آن را ضد علم می‌خواند. علوم، خود موضوع تحلیل او هستند. تبارشناسی نهایتاً تحلیلی درباره‌ی پیدایش علوم انسانی است. بدین سان تبارشناسی تحلیلی نقادانه است که می‌کوشد «معرفت‌های رایج درباره‌ی امور و اشیاء را درهم بشکند. به عبارت دیگر، تبارشناسی چیزی تجویز نمی‌کند و در آن جایی برای روشنگری اصلاح‌گر و مهندس اجتماعی و رهبر انقلابی وجود ندارد.» (همان، ص ۳۷). بدین سان تبارشناسی «که پس از روش‌شناسی فوکو به آشکارترین وجه در آثار متأخر او مورد استفاده قرار گرفته، دامنه‌ای گسترده‌تر از دیرینه‌شناسی دارد. هدف تبارشناسی از تعقیب خاستگاه رسیدن به ماهیت چیزها یا جستجو برای یافتن «شکل راکدی» که در طول تاریخ پیش آمده نیست، رازی که تبارشناسی آن را برملا می‌کند این است که هیچ ماهیت یا وحدت اصیلی برای کشف کردن وجود ندارد.» (کوزنری هوی و دیگران، ۱۳۸۰، ص ۶۶). فوکو در بحث ارتباط میان معرفت و غیر معرفت یا علم و جامعه ضمن ایجاد تشخیص و تمایز در حوزه دیرینه‌شناسی و سایر دیدگاه‌های معمول در تاریخ اندیشه‌ها «می‌کوشد تعیین کند که چگونه قواعد صورت‌بندی که آن را اداره می‌کند ممکن است به نظام‌های غیر گفتمانی پیوند بخورد و به دنبال معین ساختن اشکال خاص و جفت و جور آنهاست.» (کچوئیان، ۱۳۸۲، ص ۸۳)

فوکو با انتخاب دیرینه‌شناسی و تبارشناسی به عنوان روش‌های تحلیل علی القاعده بر گسست، عدم تداوم و عدم وحدت تکیه دارد. بر خلاف روش‌های تاریخی رایج، که در پی بررسی و کشف منشأ اشیاء و تبیین روابط علی بین پدیده‌ها است، او به تنوع و عدم پیوستگی رویدادها و پراکندگی‌های نهفته در آنها اشاره دارد.

فوکو دیرینه‌شناسی را به عنوان روشی معرفی می‌کرد که می‌تواند دارای خصائص ویژه‌ای باشد که امکان بررسی و تحلیل تاریخ را به سبکی نو فراهم آورد، زیرا سایر روش‌ها این توانایی را در خود ندارند. بنابراین عرصه روش دیرینه‌شناسی اساساً در مقابله با روش‌های تاریخی سنتی مطرح می‌شد. فوکو به اقتضای رویکرد علمی خود، نمودهای واقعیت را از حال به گذشته بررسی و پی‌گیری می‌کرد، یعنی روش خود را از حال به سمت گذشته برده و با آن پیوند می‌زد. بر همین مبنا در تحلیل خود از روش دیرینه‌شناسی به روش تبارشناسی گذر می‌کند: «روش تبارشناسی بر خلاف راهبردهای تاریخ سنتی، به دنبال هیچ‌گونه گوهر پایدار و ماهیت غیر قابل تغییری نیست، بلکه بر خلاف روش سنتی، در پی یافتن شکاف‌ها و گسست‌ها در فراگردهای تاریخی است.» (فوکو، ۱۳۷۸، ص ۳۶). از این رو، روش تبارشناسی، هیچ‌گونه قاعده و قانون بنیادی غیر قابل تغییر تشخیص داده نمی‌شود؛ در غیر این صورت، قواعد و قوانین موجود با اتکای به قدرت و در سایه نظام گفتمانی به قدرتمندان امکان ارزش‌گذاری و تعبیر و تفسیر ویژه می‌بخشند.

فوکو در *مراقبت و تنبیه: تولد زندان* و در جلد اول *تاریخ جنسیت*، آشکارا برتری تبارشناسی را بر دیرینه‌شناسی نشان می‌دهد. به نظر او تبارشناس حکیمی است اهل تمییز که بر روابط قدرت، معرفت و پیکر انسان در جامعه مدرن تمرکز دارد. تبارشناس سویه درونی پدیده‌ها را رها می‌کند و به رمز و راز موجود در بیرون پدیده‌ها می‌پردازد، و، برخلاف نگاه افلاطونی، ژرف‌ترین مسائل و امور را حقیقتاً سطحی می‌یابد. کسی که خود را به لایه‌های ژرف مسائل و پدیده‌ها مشغول می‌دارد ناگزیر از حقایق و رویدادهای پیرامون خویش غافل می‌ماند. (دریفوس و رابینو، ۱۳۸۴، ص ۲۰۵؛ فوکو ۱۳۷۸، ص ۵۷؛ کوزنزی هوی، ۱۳۸۰، ص ۷۰ و ۷۱-۶۵ و ۶۶ و ۶۵).

فوکو در گذر از دیرینه‌شناسی به تبارشناسی، بر بررسی معرفت در پرتو کارکردهای قدرت تأکیدی ویژه داشت. او که در دیرینه‌شناسی معرفت بیش از هر چیز به مسأله‌ی زبان و گفتمان پرداخت، در سال‌های دهه هفتاد مطالعات خود را پیرامون مراقبت، تنبیه، تولد، زندان، و تاریخ جنسیت در راستای مناسبات موجود میان قدرت و معرفت مورد توجه قرار داد و پیوند همسان شکل‌بندی‌های زبانی و گفتمانی را با عرصه‌های غیرزبانی و غیرگفتمانی تحلیل کرد. (فوکو، ۱۳۷۸، ص ۲۹)

### هدف فوکو از تبارشناسی

نیچه در پاسخ به این که جهان از چه چیز نشأت می‌گیرد و سرچشمه آن چیست، خواست یا اراده‌ی قدرت را مطرح می‌کند. نکته اصلی این است که برای نیچه خواست قدرت جنبه و شأن متفاوتی و هستی شناختی دارد. او می‌گوید «این جهان اراده‌ی قدرت است - و دیگر هیچ! و شما خود نیز اراده‌ی قدرت‌اید - و دیگر هیچ». (نیچه، ۱۳۸۶، ص ۷۹۰)

در نظر نیچه هر چه هست زندگی است. برای او این زندگی، اراده‌ی معطوف به قدرت است. پس اراده‌ی معطوف به قدرت شأن هستی شناختی دارد. فوکو نیز به پیروی از نیچه هستی را به عنوان اراده‌ی معطوف به قدرت دریافت و مناسبات قدرت را در همه امور تاریخ و علوم و هنر و جامعه بررسی کرد.

مطابق این تعریف همه چیز اراده‌ی قدرت است، همه موجودات و پدیده‌ها رو به سوی قدرت دارند. نزد نیچه قدرت وجه سیاسی و فردی ندارد، بلکه وجه متفاوتی و هستی شناختی دارد. علم هم در جهت قدرت است یعنی تفسیری از تفسیرهای ممکن در جهت اراده‌ی قدرت و گسترش زندگی است. آدمی برای ادامه زندگی خود به چنین تفسیرهایی نیاز داشت؛ بنابراین به چنین تفسیرهایی پرداخت. پس حقیقت عینی‌ای وجود ندارد و تنها لایه‌های مختلف تفسیر وجود دارند. به بیان نیچه حقیقت گونه‌ای خطا و افسانه است که آدمی بدون آن نمی‌تواند زندگی کند، خطا و افسانه سودمندی که آدمی برای ادامه زندگی و گسترش حیات خود آنها را پدید می‌آورد. از این رو می‌گوید: «از نظر ما نادرستی یک حکم به هیچ وجه موجب رد آن نمی‌شود. زبان تازه ما در این باب طینی از همه شگفت‌تر دارد. مسأله این است که باید دید آن حکم تا کجا پیش‌برنده زندگی و نگهدارنده زندگی و هستی نوع است و چه بسا پرورنده نوع و گرایش اساسی ما به تصدیق این نکته است که نادرست‌ترین (از جمله حکم‌های ترکیبی پیشینی) برای هستی ما ضروری‌ترین چیزها هستند؛ زیرا انسان نمی‌تواند زندگی کند، مگر با اعتبار افسانه‌های منطقی، با سنجش واقعیت با میزان جهانی یکسره ساختگی و مطلق و یکی - با - خود، تحریف دائمی جهان به وسیله اعداد. پس رد حکم‌های نادرست به معنای رد و نفی زندگی است». (نیچه، ۱۳۸۷، ص ۳۱-۳۰)

مجموعه اندیشه‌های نیچه مورد توجه فوکو قرار گرفت. فوکو آنها را در حوزه علوم

طبیعی، پزشکی، ادبیات، هنر، و علوم اجتماعی به کار برد. آثار متأخر وی به وضوح صبغه‌ای تبارشناختی دارند. برای مثال خطوط نسب و تبارهای ناپیوسته را در مطالعات فوکو راجع به معرفت مشاهده می‌کنیم. او در این باره می‌نویسد «به نظر می‌رسد در برخی از گونه‌های تجربی دانش مانند زیست‌شناسی، اقتصاد سیاسی، روان‌شناسی، پزشکی و جغرافیا بر خلاف آنچه معمولاً پذیرفته شده، روندی آهسته و پیوسته وجود ندارد.» (فوکو، ۱۹۸۰، ص ۱۱۱-۱۱۲). وی مانند نیچه عینیت (ابژکتیویته) حقیقت و تعقل را مورد تردید قرار داد. او در واقع تعبیرهای رایج حقیقت و عقل را تابع قدرت می‌داند و معتقد است آدمی با تولید حقیقت بر خود و دیگران حکومت می‌کند. فوکو مایل به تحلیل حقیقت متعلق به زمان خود بود، حقیقتی که از آن با اصطلاح «نظام علوم انسانی» یاد می‌کرد. به باور فوکو، این نظام تجلی فرهنگ مسلط زمانه است. وی برای تحلیل این نظام پیوندی میان حقیقت و قدرت برقرار و در این امر به چند نکته اشاره می‌کند: اول این که حقیقت و قدرت همیشه به هم پیوسته‌اند، و دوم این که ماهیت پیوند متقابل حقیقت و قدرت در طول تاریخ تفاوت می‌کند و تنها از طریق تبارشناسی می‌توان بدان پی برد. از این رو او نظام حقیقت و قدرت خاص زمان خود را تبارشناسی می‌کند (همان، ص ۱۳۱). به نظر فوکو بدون قدرت هیچ حقیقتی مستقر نمی‌شود، و نیز قدرت تنها زمانی عمل می‌کند که با مفهوم حقیقت در آمیخته باشد (همان). به نظر او قدرت درونی، حقیقت است و از درون حقیقت - از طریق تولید حقیقت و رابطه با آن - عمل می‌کند (همان، ص ۱۱۳). «هدف فوکو در تبارشناسی آشکار کردن این است که ما چگونه با تولید حقیقت بر خود و دیگران حکومت می‌کنیم. فوکو با علوم انسانی دست به تحلیل رابطه قدرت و حقیقت زده و به این نتیجه رسیده که نظام قدرت هم شرط تولید حقیقت درباره انسان و هم پیامد آن است. مطالعات او در رشته‌های مختلف رابطه دو جانبه میان قدرت و حقیقت را نشان می‌دهد.» (حقیقی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۰). مسأله اصلی در تبارشناسی فوکو این است که چگونه انسان‌ها به واسطه قرار گرفتن در شبکه‌ای از روابط قدرت و معرفت به عنوان سوژه و ابژه پدیدار می‌شوند. به طور خلاصه موضوع تبارشناسی فوکو تحلیل شرایط تاریخ پیدایش و وجود علوم انسانی، روابط آنها با فن‌شناسی‌های قدرت و ابژه‌ساز آنها است (بشیریه، ۱۳۸۴، ص ۲۴-۲۲). بدینسان بخش‌هایی از روش‌شناسی فوکو در آثار

متأخر او از دیرینه‌شناسی فراتر می‌رود و به تبارشناسی می‌انجامد که محور آن مناسبات نظام‌های حقیقت و قدرت است، و به شیوه‌های پدیدآیی یک نظام سیاسی تولیدکننده حقیقت توجه دارد.

فوکو در تبارشناسی خود را بروشنی وامدار نیچه دانسته است. مورخی که پیرو نیچه است از زمان حال عزیمت و چنان به گذشته می‌رود که خط تمایزی را بیابد؛ پس از آن بی آن که چشم از گسست‌ها و پیوست‌های گذشته و حال بردارد، دو باره به حال باز می‌گردد. گسست میان گذشته و حال برای فوکو اصل تمایز در کنه تاریخ‌نگاری است. بدین سان تبارشناسی فوکویی از چند جهت با روش‌شناسی‌های سنتی تحلیل تاریخی تفاوت دارد. در حالی که تاریخ‌نگاری سنتی با کلی‌گرایی خاص خود رویدادهای تاریخی را در قالب نظام‌ها و روندهای تاریخی تبیین می‌کند، به لحظه‌های سرنوشت ساز و شخصیت‌های تاریخی توجه دارد، و در پی اسناد و مدارک راستین رویدادها است، تحلیل تبارشناختی می‌کوشد تا به رویدادها رنگی یکتا ببخشد و از رویدادهای بزرگ به سود جزئیات فراموش شده چشم‌پوشی کند.

### نسبت میان دیرینه‌شناسی و تبارشناسی

فوکو تبارشناسی را یک روش نوین تاریخی - فلسفی می‌داند که با تاریخ سنتی بسیار متفاوت است، و اصولاً این روش در تقابل با تاریخ سنتی است. بنابراین تبارشناسی، نشانگر برداشت اساساً متفاوتی از تحلیل تاریخ است. پیامد روش شناختی تبارشناسی آن است که تبارشناس تلاش کند تا روندهای اجتماعی و تحریف‌کننده‌ای را که جامعه به لحاظ تاریخی سپری کرده آشکار کند. (لایتر، ۲۰۰۲، ص ۱۶۵)

تبارشناسی، به آشکارترین وجه در آثار متأخر فوکو مورد استفاده قرار گرفته و دامنه‌ای گسترده‌تر از دیرینه‌شناسی دارد. در بحث از دیرینه‌شناسی بیان شد که این روش در پی کشف منشأ گفتمان نیست، بلکه به دنبال کشف شرایط پدیداری و وجودی آن است. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود نسبت میان دیرینه‌شناسی و روش بعدی فوکو یعنی تبارشناسی است. در این ارتباط گفته می‌شود که دیرینه‌شناسی به وسیله تبارشناسی پشتیبانی و تکمیل می‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد فوکو تبارشناسی را به صورت روش مکمل دیرینه‌شناسی برای تحلیل «گفتمان‌های موردی» به کار



می‌برد، و می‌کوشد و جوهی از اندیشه نیچه را برجسته و بازپرداختی نو از روش تبارشناسی عرضه کند، و با بهره‌گیری از آراء نیچه در باب تبارشناسی به تبارشناسی نهادها و علوم جدید پردازد و پیوند آنها را با مناسبات قدرت بر ملا سازد. (فوکو، ۱۳۷۸، ص ۲۱)

نگرش تاریخی فوکو در هر دو روش یکسان است و در هر دو شیوه به جای نقطه آغاز و خاستگاه از تفاوت و پراکندگی سخن به میان می‌آید. اما تبارشناسی پیدایش علوم انسانی و شرایط امکان آنها را به نحو جدایی‌ناپذیری با فن‌شناسی‌های قدرت مندرج در کردارهای اجتماعی پیوند می‌دهد. (دریفوس و رایینو، ۱۳۸۴، ص ۲۲)

برعکس دیرینه‌شناسی، روابط میان صورت‌بندی‌های گفتمانی و حوزه‌های غیرگفتمانی کانون اصلی روش تبارشناسی را تشکیل می‌دهد. بنابراین آثار دوران روش تبارشناختی فوکو تنها با گفتمان سروکار ندارد، بلکه در آنها بر روابط معرفت و قدرت و پیوندهای صورت‌بندی‌های گفتمانی با حوزه‌های غیرگفتمانی تأکید می‌شود.

از دیدگاه تبارشناسی هیچگونه ماهیت ثابت یا قاعده بنیادین یا غایت متافیزیکی وجود ندارد. آن چه هست، گسست‌ها و جدایی‌ها و شکاف‌ها است که در حوزه‌های گوناگون معرفتی وجود دارد. بنابراین، این روش آشکارکننده اختلاف و پراکندگی در پس یکسانی مصنوعی خاستگاه و منشأ واحد است (بیلسکیس، ۲۰۰۸، ص ۸۲)، یعنی آشکارکننده شأن تاریخی تفکر و مناسبت تفکر با زبان و مکان است. در واقع نقد هرگونه الزامی فراتر از تاریخ است.

تبارشناسی نشان می‌دهد که آغازگاه‌های تاریخی اهمیتی ندارند. تحلیل تبار، وحدت و یکسانی را کنار می‌زند تا چندگانگی رویدادهایی را آشکار کند که در پشت آغازگاه‌های تاریخی نهفته‌اند. فوکو موضوع اصلی این تحلیل را ابتدا طبیعی‌ترین و فیزیولوژیک‌ترین هستار یعنی بدن می‌داند: تبارشناسی پیکربندی بدن و حک شدن تاریخ روی بدن و دستگاه عصبی و خلق و خو و هاضمه و خوراک و غیره را کانون تحلیل خویش قرار می‌دهد.

به این ترتیب فوکو نشان می‌دهد که هیچ چیز ثابت نیست و حتی فیزیولوژی ما دستخوش نیروهای تاریخی است (فوکو، ۱۳۸۴، ص ۳۷۹). از همین نظر است که فوکو بدن را جولانگاه ظهور و بروز قدرت می‌انگارد و (با تأثیرپذیری از نیچه) آن را محل

ثبت رویدادهائی که به وسیله زبان نشان داده می‌شوند، و یا به عبارتی جامع‌ترین مکانی که «به دست تاریخ کاملاً حکاکی شده» (فوکو، ۱۳۸۴، ص ۳۸۰) می‌داند، و جایگاه بسیار مهمی را در تحلیل‌های خود به آن اختصاص می‌دهد. انسان در تاریخ، ظهورات گوناگونی می‌یابد و تبارشناسی، تحلیل این ظهورات است. در این صورت جایی برای سوژه تاریخی باقی نمی‌ماند؛ زیرا هیچ کس مسئول ظهورات نیست. بدینسان تبارشناسی، تاریخی بودن پدیده‌ها و اموری را که فاقد تاریخ تلقی شده‌اند باز می‌نماید و نشان می‌دهد که معرفت وابسته به زمان و مکان است. بنابراین معنایی در پس امور و اشیاء نهفته نیست. تنها لایه‌هایی از «تعبیر» در کار است که روی هم انباشته می‌شوند و به صورت حقیقت، ضرورت و بداهت، تجلی پیدا می‌کنند. انسان‌ها با ایجاد حقیقت و ضرورت بر خود و بر دیگران حکم می‌رانند، در حالی که اصل و منشأ حقیقت جهان‌شمول و بی‌زمان وجود ندارد. (بیلسکیس، ۲۰۰۸، ص ۸۲)

درواقع تبارشناسی در پی آن است که پرده از فریبکاری‌های تاریخی بردارد و تبار پدیدارهایی را که به عنوان حقیقت عرضه شده‌اند بی‌جویی نماید و نقش اراده معطوف به قدرت را در متن آنها مشخص کند. به نظر فوکو تبارشناسی به ما می‌آموزد که هیچ ذهن شناسنده فردی یا جمعی وجود ندارد که تاریخ را به حرکت در آورد (فوکو، ۱۳۷۸، ص ۳۶-۳۷)

### تبارشناسی نیچه از دیدگاه فوکو

تبارشناسی نیچه در حقیقت یک گونهٔ هرمنوتیکی<sup>۱</sup> تحلیل و نقد<sup>۲</sup> است که بر خلاف نظریه نقدی کانتی در بارهٔ تحلیل، بر همسازی‌ها<sup>۳</sup> و ناهمسازی‌های<sup>۴</sup> منطقی متمرکز نیست. در محتوی نیز این روش با آرمان زاهدانه<sup>۵</sup> که هدف آن تأیید و تصدیق زندگی است، مخالف است. (لینو، ص ۵۵)

نیچه از مفهوم تبارشناسی معنایی غیر از جست و جوی تاریخی را در نظر دارد. ژیل دلوز نیز تبارشناسی نیچه را فقط یک تحلیل هرمنوتیکی تاریخی نمی‌داند، بلکه

- 
1. Hermeneutical
  2. critique
  3. Consistencies
  4. Inconsistencies
  5. Ascetic ideal

معتقداست که با این روش ارزش‌ها درحقیقت به مثابه متن‌هایی هستند که ما از طریق فهم، نقد و ارزیابی آنها به درکی ژرف‌تر نائل می‌شویم. به عقیده وی آنچه در تبارشناسی می‌یابیم مسأله ارزش ارزش‌های از پیش تعیین شده است. (لینو، ص ۵۸)

فوکو به بررسی تبارشناسی نیچه پرداخته و آن را از یک سو با دیرینه‌شناسی مقایسه کرده و از سوی دیگر از جست و جوی سنتی تاریخی متمایز می‌کند. او بر این نظر است که تاریخ سنتی با رویکرد کلی گرایانه به تشریح کلی حوادث تاریخی پرداخته روندهای تاریخی را توضیح می‌دهد، درحالی که تحلیل تبارشناختی به رویدادها صبغه‌ای منحصر بفرد می‌بخشد (ریتزر، ۱۳۷۴، ص ۵۵۷). به عقیده فوکو تبارشناسی نیچه برخلاف جست و جوی سنتی، از جست و جوی ضمنی و مابعدالطبیعی خاستگاه‌ها اجتناب می‌کند. تبارشناسی یک بررسی تاریخی خطی نیست که با در نظر گرفتن صرف یک مفهوم و فارغ از تغییر معناها و رها از در نظر گرفتن ناهمبندی رویدادها پیش برود، بلکه به دنبال صحنه‌های متفاوتی است که رویدادها در آن نقش‌های متفاوتی ایفا کرده‌اند و در آن، همه تغییرات در نظر گرفته می‌شوند. یعنی تبارشناس برای رویدادها یک محمل و مسیر یکنواخت و خطی را نمی‌پذیرد بلکه تغییراتی را در مسیر آنها در نظر می‌گیرد، به گونه‌ای که این رویدادها در هر جا نقش متفاوتی را بازی کرده و معنای متفاوتی به خود می‌گیرند. بدین سان «تبارشناسی با نمایش فراتاریخی معناهای ایده‌آلی و غایت‌شناسی‌های تعریف نشده و نامشخص در تقابل است. تبارشناسی در تقابل است با جست و جوی «خاستگاه» (فوکو، ۱۳۸۴، ص ۳۷۴)

بنابراین از نظر فوکو نیچه در تبارشناسی خود جست و جوی خاستگاه را نمی‌پذیرد: معنای جست و جوی خاستگاه در نظر نیچه همانا کنار زدن همه چیزهای بیرونی و نقاب‌هاست تا به یک هسته اصلی و ذاتی برسیم. در این معنا تمام دگرگونی‌هایی که موضوع مورد نظر متحمل شده است به عنوان امور عارضی در نظر گرفته می‌شوند. در تبارشناسی، تبارشناس به جای این که به مابعدالطبیعه باور داشته باشد، به تاریخ می‌نگرد و چیزی که می‌بیند این است که هیچ جوهر ذاتی و بی‌زمان در پس چیزها وجود ندارد، بلکه آنچه وجود دارد، حاصل تغییرات و اتفاقاتی است که در گذر زمان روی داده و موضوع مورد نظر، برساخته امور متغیر و بیگانه با آنها است.

آنچه در آغاز تاریخی چیزها یافت می‌شود هویت همچنان حفظ شده‌ استگاهشان نیست. خاستگاه، امری مابعدالطبیعی است که در این باور تجلی می‌یابد که خاستگاه در آغاز همه چیزها همانا گرانبهاترین و اساسی‌ترین چیز است. «دوست داریم فکر کنیم که چیزها در آغازشان کامل بوده‌اند، از دستان خالق یا روشنایی بی‌سایه نخستین بامداد درخشان بیرون آمدند. خاستگاه همواره پیش از هبوط، پیش از بدن، پیش از جهان و زمان است؛ [...] اما آغاز تاریخی فرودست است.» (فوکو، ۱۳۸۴، ص ۳۷۶)

بنابراین تبارشناسی ارزش‌ها به معنی جست و جوی خاستگاه برای آنها نیست. اثر گذر تاریخی بر آنها را نباید از نظر دور داشت. در واقع تبارشناس به تاریخ نیاز دارد تا توهم خاستگاه را از میان بردارد. برای شناخت آغاز یک چیز، همچون اخلاق، باید بتوان تمام رویدادهای تاریخ آن را با توجه به بی‌ثباتی‌ها و گسست‌های آن بررسی کرد. پس در تبارشناسی، تبارشناس به جست و جوی مبدأ می‌رود و در این جست و جو نه همانندی‌ها، بلکه نشانه‌های متفاوت را شناسایی می‌کند تا بتواند انواع همانند را از هم جدا و قابل تشخیص سازد.

فوکو در کاربست تبارشناسی، دستاوردهای قابل توجهی دارد. برای مثال در کتاب *مراقبت و تنبیه: تولد زندان و تاریخ جنسیت* می‌کوشد کاربرد روش تبارشناسی را عملاً نمایش دهد. وی در کتاب *مراقبت و تنبیه* نظام‌های انضباطی را تحلیل می‌کند و به بررسی گذشته نظام‌های کیفری که توسط ستیزهای تاریخی قدرت پدید آمده‌اند می‌پردازد. به نظر وی کیفر در نتیجه سه گسست و دگردیسی تاریخی پدید آمده است: تعذیب، تنبیه، انضباط. روش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در مرحله اول کیفر در قالب یک نمایش محقق می‌گردد، و به روشنی و عملاً مشاهده می‌شود، چنان که عده‌ای به مشاهده شکنجه و مرگ ترسناک یک محکوم می‌پردازند. از این رو، وارد کردن زخم‌های دردناک بر بدن محکوم و بریدن اعضای بدن او نشان دهنده قدرت مطلقه کسی است که شکنجه می‌کند. در نتیجه، این نیروی حاکم و قدرتمند است که در صحنه نمایش کیفر، انتقام نیز می‌گیرد (فوکو، ۱۹۷۹، ص ۳).

مرحله بعدی تنبیه است که همراه با انتقام نیست. این مرحله، شکل انسانی‌تر کیفر است.

سرانجام انضباط مرحله پیشرفته‌تر و انسانی‌تر کیفر است که در آن عده‌ای اندک عده‌ای بسیار را تحت کنترل خود دارند (برخلاف مرحله اول (تعذیب) که عده‌ای بسیار، عده‌ای اندک را کنترل می‌کردند). در مرحله سوم (انضباط) فوکو معتقد است که معماری ساختمان به گونه‌ای طراحی شده که به زندانبان نیازی نیست؛ زیرا زندانبان همواره تصور می‌کنند که توسط زندانبان داخل برج مراقبت تحت نظرند. از این نظر مفهوم مراقبت و نظارت در خود معماری وجود دارد و مجرمان همواره مراقب خود هستند و بر خود نظارت می‌کنند. این قدرت، کسی را شکنجه نمی‌کند بلکه باعث می‌شود مجرم خود بر خویشتن نظارت کرده و رفتارش را مطابق قانون انضباطی بهنجار سازد. نظام انضباطی شخصیت مجرمان را مطالعه کرده، بیماری شناسی می‌کند و به آنها کمک می‌کند تا به اصلاح خود پردازند. (فوکو، ۱۹۷۹، ص ۱۳۶)

کتاب تاریخ جنسیت نیز به جزئیات بسیاری در زندگی انسانی می‌پردازد. بدین سان ملاحظه می‌شود فوکو روش تبارشناسی را در تمام مظاهر زندگی انسانی به کار می‌گیرد و نشان می‌دهد که همه پدیده‌ها در طول تاریخ و بتدریج ساخته شده‌اند و برحسب تصادف و روابط قدرت در تاریخ شکل گرفته‌اند.

### نتیجه

تبارشناسی را نیچه در تحلیل تبار مفاهیم اخلاقی و نشان دادن تاریخمندی اخلاق به کار گرفت. این روش را فوکو چونان روشی خاص برای تحلیل پدیده‌ها در علوم انسانی به کار برد. این روش در حقیقت گونه‌ای تحلیل تاریخی است که با رجوع به گذشته از آن پرده بر می‌گیرد و توهمات ایدئولوژی‌ها در باره اعمال و تمامی انواع نهادهای فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی را بی اعتبار می‌کند. نیچه خود آن را در تحلیل و نقد اصول اخلاقی مسیحی به کار برد. وظیفه تبارشناسی تحلیل و مشخص کردن همه خطاهایی است که مفاهیمی را که اکنون برای ما ارزشمندند پدید آورده‌اند. نتیجه این کشف این است که خاستگاه مفاهیم مورد نظر (مثلاً مفاهیم اخلاقی) احترام کاذب خود را از دست داده و نقدپذیر می‌شود.

فوکو تفکرات هایدگر و نیچه را به عنوان اصلی‌ترین منبع اندیشه خود معرفی کرده است. چنان که دیدیم فوکو، شاگرد راستین نیچه، روش نیچه را پذیرفت و آن را مبنای

کار خود قرار داد، و همانند نیچه نشان داد که هیچ ذات یا جوهری در پس پدیده‌ها پنهان نیست، آنچه هست لایه‌هایی از تعبیر است که بر روی هم انباشته شده‌اند. بنابراین پدیده‌ها خاستگاه واحد و مشخصی ندارند و برساخته تاریخی قدرت‌ها و تصادف‌های بسیار هستند. این امر در مورد تمام مفاهیم ما، بدنمان، حقیقت و احساساتمان نیز صادق است. فوکو تحلیلی ژرف از دیدگاه نیچه ارائه کرد و آن را در جامعه‌ای که می‌زیست و نیز برای فهم ویژگی‌های جوامع اروپایی سده بیستم به کاربرد. شاید بتوان با توسعه در تعاریف، فوکو را جامعه‌شناس و مورخی کاربردی دانست. آنچه در آرای وی تازه و خاص است عبارت است از فهم ژرف او از تبارشناسی و کاربرد سامانمند آراء نیچه در روزگار خویش.

بنابراین فوکو چنان تحت تأثیر نیچه و روش او است که هم مفسر آراء نیچه است و هم روش او را به کار می‌گیرد و نشان می‌دهد که همه مفاهیم ما، بدن ما، آزادی، جنایت، کیفر، احساسات، غرایز و حتی حقیقت می‌توانند تبارشناسی شوند (فوکو، ۱۹۷۹، ص ۱۴۰-۱۴۶). اگر نیچه روش تبارشناسی را به طور مشخص درباره اخلاقیات به کار می‌برد، فوکو این روش را به نحو عام‌تری مورد استفاده قرار می‌دهد.

فوکو در روش دیرینه‌شناسی به کردارهای غیر گفتمانی هیچ گونه توجهی نداشت و فقط به بررسی واژه‌ها و معانی می‌پرداخت. بررسی‌های وی جنبه عینیت یافته و بی‌طرفانه دارند. در واقع دیرینه‌شناسی شیوه تحلیل قواعد نهفته و نا آگاهانه تشکیل گفتمان‌ها در علوم انسانی است. او با خواندن کتاب *تبارشناسی اخلاق* متوجه شد که حتی اخلاق نیز تاریخ دارد. بنابراین با وام گرفتن از روش شناسی نیچه، و با عبور از روش دیرینه‌شناسی خود، از تبارشناسی نیچه‌ای بهره جست. او آراء نیچه را بسط داد و آنها را برای تحلیل اعمال و نهادهای اجتماعی و گونه‌های علوم اجتماعی در جامعه معاصر به کار گرفت. فوکو با استفاده از این روش در پی کشف شرایط شکل‌گیری و ظهور گفتمان بود.

اما در تبارشناسی رابطه میان صورت‌بندی‌های گفتمانی و حوزه‌های رفتاری (غیر گفتمانی) محوریت می‌یابد. در این روش فوکو با دیدی انتقادی ساخت قدرت در جامعه و رابطه آن با معرفت و فن‌شناسی را تحلیل می‌کند. با این روش وی روند پیدایش علوم انسانی و پزشکی را مورد بررسی قرار می‌دهد، و به هیچ رو در پی کشف اشیاء و ذات آنها نیست.

نکته قابل توجه این است که در روش دیرینه‌شناسی و تبارشناسی استمرار و پیوست به هیچ روی مد نظر نیست. تکیه این روش‌ها بر گسست، ناپیوستگی و منحصر به فرد بودن است که منجر به عدم پذیرش تکامل تدریجی جریان‌های تدریجی می‌گردد. در عین حال وجه اشتراک این روش‌ها با جامعه‌شناسی تاریخی در این است که همه آنها واقعیت‌های تاریخی را در کل، ممتاز، منحصر به فرد و تکرار ناشدنی می‌دانند. همچنین این روش‌ها نشان می‌دهند که رویدادها در ظرف زمانی و مکانی خاص خویش اتفاق می‌افتند یعنی هر پدیده‌ای باید در مجموعه زمانی و مکانی خود مطالعه گردد. در تاریخ رایج، پدیدآیی جوامع در تاریخ ردیابی می‌شود. در تبارشناسی فوکو، بر پایه گونه‌ای ضدیت با تاریخ رایج، تبیین پدیدآیی گفتمان‌های معرفت، بدون ارجاع به سوژه‌ای ترفرازین (استعلایی) نسبت به حوزه رویدادها صورت می‌گیرد.

برای فوکو تبارشناسی همچنین پژوهشی ویژه در چیزهایی است که ما مایلیم آنها را فاقد تاریخ بدانیم. این چیزها عناصر زیادی از زندگی روزمره را در بر می‌گیرند. تبارشناسی برای او، همچنان که برای نیچه، نه جست و جوی خاستگاه‌ها و نه روند پدیدآیی تکوینی خطی، بلکه در پی گذشته‌ای متشکل از عناصری بعضاً متناقض است که آشکارکننده تأثیر قدرت بر حقیقت است. فوکو بر این باور است که تبارشناسی حقیقت را بن‌فکنی می‌کند و می‌گوید که حقیقت غالباً به گونه‌ای تصادفی کشف می‌شود، مورد حمایت قدرت قرار می‌گیرد و یا سودآوری ویژه‌ای دارد. بنابر این، با نگرش تبارشناختی ویژه فوکویی، همه حقایق تردیدپذیرند.

بدین سان در رویارویی با دانش‌ها و نظریه‌های مدعی حقیقت [صدق] با نگرش فوکویی به گونه‌ای اعتمادناپذیری می‌رسیم. این امر به نسبت و نیست‌انگاری راه می‌برد. این نگرش یکنواختی و سامانمندی تاریخ را نفی می‌کند و بر بی‌سامانی و ناپایایی حقیقت تأکید دارد و این نگرش را از میان می‌برد که تاریخ پیشرفت‌های خطی دارد. ما در تحلیل فوکو از چهار موضوع شاهد بینشی ژرف و قابل توجه هستیم: (۱) رابطه قدرت و معرفت؛ (۲) مطلق نبودن صدق مورد ادعای علوم و معارف؛ (۳) خطی نبودن جریان تاریخ؛ و (۴) تاریخمندی در شکل‌گیری پاره‌ای از مفاهیم. اما گویی فوکو تنها بر یک نیمرخ ویژه از رویدادهای اجتماعی چشم دوخته است و این آمادگی را ندارد که بتواند در پس گوناگونی رویدادها همانندی‌ها و همسانی‌هایی را که رویدادها را تابع قواعد عینی می‌کند، ببیند. بی‌گمان تبارشناسی و دیرینه‌شناسی دیدگان ما را بر بسی ویژگی‌ها گشوده‌اند، اما بر بسی کلیت‌ها بسته‌اند.

## منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، *هرمنوتیک*، تهران، نشرنی.
- حقیقی، شاهرخ (۱۳۸۳)، *گذار از مدرنیته*، تهران، آگه.
- خالقی، احمد (۱۳۸۲)، *قدرت، زبان، زندگی روزمره*، تهران، گام نو.
- دریغوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۸۴)، *میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشرنی.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸)، *معرفت و قدرت*، ترجمه محمد ضمیران، تهران، هرمس.
- فوکو، میشل (۱۳۸۴)، *نیچه، تبارشناسی*، تاریخ، ترجمه نیکوسرخوش و افشین جهان‌دیده، در: لارنس کهون (ویراستار) *از مدرنیسم تا پست مدرنیسم*، ویراسته فارسی عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشرنی.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۴)، *فلسفه معاصر*، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران، زوآر.
- کچوئیان، حسین (۱۳۸۲)، *فوکو و دیرینه‌شناسی دانش*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کوزنری هوی، دیوید، و دیگران (۱۳۸۰)، *فوکو در بوتۀ نقد*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران، مرکز.
- مکدانل، دایان (۱۳۸۰)، *مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان*، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران، نشر فرهنگ گفتمان.
- نیچه، فریدریش (۱۳۸۶)، *اراده قدرت*، ترجمه مجیدشریف، تهران، جامی.
- نیچه، فریدریش (۱۳۸۷ الف)، *تبارشناسی اخلاق*، ترجمه داریوش آشوری، تهران، آگه.
- نیچه، فریدریش (۱۳۸۷ ب)، *فراسوی نیک و بد*، ترجمه داریوش آشوری، تهران، خوارزمی.



Bielskis, Andrius (2008) "Power, History and Genealogy: Friedrich Nietzsche and Michel Foucault",

{[http://www.leidykla.vu.lt/fileadmin/Problemos/Problemos\\_75/73-84.pdf](http://www.leidykla.vu.lt/fileadmin/Problemos/Problemos_75/73-84.pdf)}

Foucault, Michel (1970). *The Order of Things: An Archaeology of the Human Sciences*, New York: Vantage Books  
 Foucault, Michel (1972) *the Archeology of Knowledge*, tr. by A. M. Sheridan, London: Tavistock Publication.

Foucault, Michel (1977) *Language, Counter-Memory, Practice: Selected Essays and Interviews*, edited with an introduction by Donald Bouchard, Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1996

Foucault, Michel (1978) *the History of Sexuality: An Introduction*, tr. by Robert Hurley, Harmondsworth: Penguin Books.

Foucault, Michel (1979) *Discipline and Punishment: the Birth of the Prison*, Hammond Sworth: Penguin Books.

Foucault, Michel (1980) *Power/ Knowledge: Selected Interviews and Other Writings 1972-1977*, Hassocks, Sussex: Harvester Press.

Fox, Nik Farrell (2003) *The New Sartre: Explorations in Postmodernism*, Continuum International Publishing Group

Leiter, Brian (2002) *Routledge Philosophy Guid Book to Nietzsche on Morality*, Routledge.

Lino, Molina, "Genealogy: Nietzsche, Deleuze, and Foucault", *California Underground Philosophy Review*, vol. 1, Fresno, CA: California State University, Fresno, pp. 55-67.

{<http://www.csufresno.edu/philosophy/documents/Molina-CUPR1-1.pdf>}

Ransom, John (1997) *Foucault's Discipline*, Durham: Duke University Press.

Schacht, Richard (1994) *Nietzsche, Genealogy, Morality: Essays on Nietzsche's on the Genealogy of Morals*, Berkeley: University of California Press.

White, Richard (1984), "the Return of the Master an Interpretation of Nietzsches

Genealogy of Morals”, in Richard Schacht (ed.) (1994), *Nietzsche, Genealogy, Morality: Essays on Nietzsches on the Genealogy of Morals*, Berkeley: university of California Press

